



ناشر: مجموعه پاتوق رمان

دلنوشته (سراج المنیر)

به قلم (پانیک ۳۱۵)



همکاران این اثر:

نام ویراستار:

هلیا فکوری

نام منتقد:

آرشاویر سرمست

نام طراح:

یاران

نام کپیست:

ماه بانو

مدیران مجموعه:

علیرضا کیانی

نسترن آقازاده

مشخصات کامل اثر:

نام اثر:

(سراج المنیر)

نام نویسنده:

(پانیک 315)

ژانر اثر:

(عاشقانه)

تعداد صفحات:

(10)

کد اثر:

(011)

مقدمه:

تو شمعی و من پروانه.
ندیده‌ام، ولی دل بستم.
در شهر عاشقان انگشتی
خاتم‌کاری شده همراه با
نقش آن ذکر:
» وَ تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ « است.

سخن نویسنده: این دلنوشته صرفاً به مناسبت تولد امیرالمؤمنین (ع) نوشته شده است

علی را هرگز در وصفش باور نیاید.
دامان علی اگر نگیرم، چه کنم؟
حجت حق، به امر حق عیان شد.
به پا می‌کند در میدان گرد و غبار؛
کیست این چهره‌پوش گردآلود؟
رجز می‌خواند آن شه دُلْدُل سوار، حیدر!

لشکر اعداء، گشته حیران علی.
برهم زده حمله اش، نظم لشکری!

چقدر دنیا می تواند جای
امنی باشد وقتی تو هستی!
می زند نعره ی بوتراب، می پیچد در میدان تکبیر حیدر.
می رقصاند در دستش قبضه ذوالفقار را، جولان ذوالفقار؛ بله طوفان ذوالفقار!
یاقوت ذوالفقار، علی ابالفضل شتابش طوفان.
کیست معادل امیر مومنان؟

رقیب قابل امیر مومنان،
نقش شمائل امیر مومنان، زلزله کرده بر زمین؛ می گویند!
جبرئیل حیرت زده شد، عجب قدرتی داری.
شانِ تو در اندیشه ما، جا شدنی نیست،
در کوزه که جا دادن، دریا شدنی نیست،
هر چند که توصیف تو، مولا شدنی نیست،
علی مولاست یا حیدر؟
علی کجا و ذهن پر خطای من کجا؟

چشم دل من به مانند ماهی قرمزی
درون تنگ گردی است که
درکی از دنیای سبز و طراوت دار
خارج از دیوار شیشه‌ای ندارد
خواهان آزادی هستم.
آزادی برای همراهی حیدر کرار.
عجب شکوهی و عجب وقاری،
بدلی ندارد!

اسمت خورده بر روی دلم.
شاگرد تو، جبرئیل امین آقا!

جز علی مرد خدا یار و خدا محور کجاست ؟
فاتح میدان و موج خروشان و ستون ایمان کجا ؟
تا گذارم سر به پای خادمان کوی او، میثم و مقداد کو ؟ عمار کو ؟ قنبر کجاست ؟
او امیرالمؤمنین! این بود کل ایمان ؟
او همان جبل‌المتین این رکن ارکان بود ؟
کوفه امشب، التهاب محشر دارد.
کوفه امشب، کربلایی دیگر دارد.

مردی که نفس‌هایش بوی خدا می‌دهد.
سنگ فرش‌های کوچه‌های تنگ کوفه، احساس نفس تنگی می‌کنند.
بغض دارند؛ بغض تلنباری که، شانه هیچ
دیواری تحمل گریه‌هایش را نداشت.
نخلستان‌های کوفه، دلتنگی‌هایشان را بغض کرده‌اند تا شاید دوباره، عطش ناگفته
هایشان را
در تشنگی چاه فریاد می‌کنند!

آرام، آرام، آرام در این دلم آتش شد به پا!
من به اندازه وسعم طعم عشقت را چشیدم
تو مرادی و من مرید.
فلک ندارد مثل عشق سرشار من؛
علی عشق اول و علی عشق آخر است!

نیاید با تازیانه این قدر، که نا ندارد دل!
مگر جواب قرآن خواندن، ضربه خیزرונה بابا؟
زن که بابا ندارم!
از بهانه‌ی تو بابا جان، زانو ب*غ*ل نشسته دلم، کنج خانه!

ذوالفقار عدل امشب، غبار می گیرد
حالا فقط خیال من است و بهانه‌ات.

دل من تنگ علی است، تنگ اذان نجفت است؛ آرام می گیرم اگر، سرم را پایین
پایت بگذارم

کیست، این امتزاج آتش و نور؟
طنین نام او هلله شادی ملائک است.
چلچله‌ها به تمنای پاسخ او، آمدن بهار
را نوید می دهند. جام‌های افلاکی عاشقان
به سوی او می آیند.

و گیسوان سیاه شب به یمن
وجود، او گل خنده‌های نقره‌ای را در میان
آبشار آسمانی‌اش؛ تقسیم می کنند.

تا که بر ل*ب، نامت ای زیباترین می آورم؛ آسمان‌ها را تو گویی بر زمین می آورم!
تا حبّ علی و آل او یافته‌ایم، کام دل خویش مو به مو یافته‌ایم!
هر کس که وارد صحن حیدر می شود؛ از عذاب روز محشر دور می ماند.
آسمانیان همه از نوشیدنی عشق علی علیه السلام، نوشیده‌اند و ل*ب از جام وصال
او تر کرده‌اند.

و اینک زمینیان را فرصتی است تا در چشمه جوشان، معرفت او تن بشویند.

او که معشوق خداوند است.

او که چشمانش همه حدیث و اعجاز است، و نگاه هستی بخشش، پیاله جانها را از شور زندگی، عشق و شیدایی لبریز می کند؛ او معشوق خداست. آبهای همه دریاها از انعکاس نام او می درخشند، می خندند و نسیمهای بهاری، در وزش لابه لای شاخ و برگهای بیدهای مجنون نام او را زمزمه می کنند.

و نغمه خوش طنین نام اوست که این گونه بلبلان عاشق را به ترم در آورده است.

و بهشت برای خاطر او تمام زنبقهایشان را، نثار زمینیان کرده است! او علی است؛ طیبی که هر کجا که لازم باشد، بر زخمها مرهم می نهد و دلهای نابینا و گوشهای ناشنوا و زبانهای بی کلام را درمان می کند.

درون کعبه چه غوغایی است امروز!

ملائک، بال در بال گستره آسمانها را پوشانیده اند.

و جبرائیل، میکائیل و اسرافیل حلقه خانه کعبه شدند؛ تا پر به نور وجود او

بسایند!

طنین نام او هلهله شادی ملائک است.

جام‌های افلاکی عاشقان به سوی او می‌آیند.
او علی علیه السلام است که غفلت، نادانی، حیرت و سرگردانی را معالجه و
روشنی‌های
حکمت و عرفان را تقدیم دل‌ها و جان‌های تشنه عاشقان الهی می‌کند.

او که دنیا از برای جلوه تمام وجودش کوچک بود و هست.
او که پایان شام انتظارمان و صبح صادق شام تارمان بود.
آری، علی بهار جاودانی سال‌های زندگی همه ما انسان‌هاست.

پایان

این اثر در سایت پاتوق رمان به تایید دلنویس نشر شده است!
در صورت بروز هرگونه ابهامات می‌توانید با مدیریت کل سایت:
(نسترن آقازاده)
ارتباط برقرار کنید.

[پاتوق رمان]

